

## آواز سرخ بندگان، در شبهای دراز ظلمت

### معرفی کتاب «قهرمانان در زنجیر»

چیزهایی هست که قابل کشتن نیست  
و برای همیشه دست نخورده باقی می ماند  
رومن گاری

قهرمانان در زنجیر کتابی است که تدوین آن از سال ۷۶ شروع شد. این کتاب در عرض دو سال بیش از ۸ بار نوشته شد و هربار تغییرات زیادی کرد. در هربار نگارش فصل یا مطلبی به آن افزوده و یا برعکس از آن کم شد. به همین دلیل سندی است ارزنده که اصالت، حقانیت و مظلومیت نسل مجاهد خلق را در برابر ایلغار آخوندی نشان می دهد.

این مقاومتها و خونها است که راه مبارزه مجاهدین را باز کرده است. باعث قوام و دوام و استحکام و ارتقای انگیزه های انقلابی تک تک مجاهدین شده، و در میدانهای جنگ سیاسی، دشمن جبار و خونریز را به شدت افشا کرده است. مجاهد بزرگوار کاظم افجه‌ای سخنی بسیار روشن دارد. او در آخرین روز زندگیش نوشت: «محال است خونهایی که ریخته شده هدر برود. این خونها بدون شک نهال انقلاب را بارور کرده است. دیگر این نهال نخواهد خشکید. بگذار سازشکاران و ترسوها و بزدلان از این همه شهادت هراسان شوند و بگویند نمی شود کاری کرد...» او در روز ۸ تیر ۶۰، با یک عملیات قهرمانانه فدایی در خود زندان اوین، کچویی، معاون جنایتکار لاجوردی، را مجازات کرد و خود نیز به شهادت رسید. پس از آن دشمن بسیار کوشید تا صدای «کاظم» و «کاظم‌ها» را در گردبادهای هیاهو محو و گم کند. اما «بوی آسودگی از خاک شهیدان مطلب». به راستی که خون کاظم و کاظم‌ها جوشید و بالید و به درختی تناور و سبز در فلک مقاومت ایران تبدیل شد. این خون، زنده و جاری است. یعنی که در تلاطم دیالکتیکی خود جریان می‌سازد. به همین دلیل هم انگیزاننده و هم راهگشاست. کتاب قهرمانان در زنجیر در این راستا تدوین و چاپ شده است.

اما در اینجا لازم است به یک نکته مهم اشاره کنیم. در سالهای اخیر تعداد زیادی کتاب توسط زندانیان آزاد شده از زندانهای رژیم آخوندی منتشر شده است. هریک از آنها تا آنجا که چهره وحشی و هار رژیم را افشا می‌کند، البته ارزش خاص خود را دارد. و آرزوی هر ایرانی که که تعداد بیشتری از همین زندانیان خاطرات خود را بنویسند و منتشر کنند. اما کتاب «قهرمانان در زنجیر» یک تفاوت اساسی با همه آنها دارد. آن کتابها توسط یک نویسنده که خود مدتی در زندان بوده، نوشته شده و به‌ناگزیر شامل خاطرات شخصی خود نویسنده است. این خاطرات اغلب غیرجمعی و مربوط به یک یا دو زندان است. اما در کتاب قهرمانان در زنجیر یک‌قلم از ۴۵ زندان رژیم نام برده و گزارشهای مختلفی نقل شده است. در مقدمه کتاب اشاره شده که هدف از انتشار کتاب شرح شهادت اسیران نبوده اما برای مستند کردن هرچه بیشتر آن، از ۴۱ مجاهد شهید یاد شده که هر کدام آنها بدرجه وثوق کتاب افزوده است. ۹۲ سند غیرقابل انکار که از گوشه و کنار و طی سالیان گردآوری شده و در واحد تحقیق شهیدان و

اسیران یا در موزه انقلاب نوین مردم ایران نگهداری می‌شوند در کتاب منعکس شده‌اند. این کتاب در واقع یک تحقیق هماهنگ جمعی، برای روشن کردن مقاومت یک نسل (و نه یک فرد) بوده که از این نظر در نوع خود بی‌نظیر است.

منابع مورد استفاده در این کتاب عمدتاً زندانیان مجاهدی بوده‌اند که هر کدام تجربیات و مشاهدات خود را نوشته‌اند. تعدادی از نویسندگان این گزارشها، مانند شهید ربابه بوداگی، خود بعداً در جریان ادامه مبارزه‌شان به شهادت رسیده‌اند. در کتاب سندی ارائه شده که بسیار تکان‌دهنده است. این سند، نامه مجاهد شهید مهرداد کلانی است که از سلول انفرادی زندان اوین، برای پروفیسور کاپیتورن، گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بشر ملل متحد برای ایران، نوشته است. این مجاهد قهرمان در آخرین روزهایی که منتظر اجرای حکم اعدامش بود، توانست این نامه را نوشته و به بیرون منتقل کند. هم‌چنین در جریان قتل‌عام زندانیان مجاهد در سال، زندانیان باقی‌مانده تصمیم به گردآوری اسامی شهیدان می‌کنند. آنها در آستانه سفر گالیندوپل به ایران سرتیتر برخی مسایل خود را ریزنویس کرده و به بیرون می‌فرستند تا با او در میان گذاشته شود. هرچند نوشته‌ها و شهادت‌های تک‌تک مجاهدین از بندرسته حجت است اما گردآورندگان کتاب برای آن که «در روایت واقعیت، امین و صادق» باشند به‌نوشته اغلب آنها به‌صورت فردی اتکا نکرده‌اند و هرگزارش، با انبوهی گزارش‌های دیگر محک خورده است. هرچاهم که اختلافی در روایت بوده و پیگیریها هم نتوانسته آنها را به‌قطعیتی برساند، آن را قاطعانه کنار گذاشته‌اند.

گذشته از این بایستی از برخی منابع خاص سازمان مانند خانواده شهیدان و اسیران در داخل ایران نام برد. هرچند به‌دلیل مسایل امنیتی و به‌خاطر حفظ سلامت آنها از گزند دشمن، گردآورندگان کتاب مجاز به‌نام بردن از آنها نبوده‌اند اما واقعیت این است که در این مورد نیز خانواده شهیدان و اسیران یکی از منابع اصلی آنها در روشن کردن برخی حوادث و وقایع بوده‌اند. گذشته از این در برخی موارد برای کشف حقیقت از منابع ویژه سازمان در داخل رژیم نیز بهره برده شده است.

فصل بندی کتاب نیز براساس روال عادی و همگانی یک دستگیری تا مراحل بعدی صورت گرفته است. براین اساس کتاب با فصل مربوط به دستگیریها شروع می‌شود. در این فصل با وضعیت دستگیری‌هایی که توسط رژیم صورت گرفته، آشنا می‌شویم.

فصل دوم، شکنجه و فراتر از شکنجه نام دارد. در این فصل به‌اهداف و انواع شکنجه در زندانهای رژیم آخوندی پرداخته شده. در این فصل ضمن آشنایی با ابعاد و انواع شکنجه در زندانهای رژیم با این واقعیت مواجه می‌شویم که هدف آخوندها از به‌راه انداختن این شکنجه‌های وحشیانه نه گرفتن اقرار که شکستن شخصیت انقلابی و حتی انسانی دستگیرشدگان است.

فصل سوم کتاب مربوط به دادگاههای رژیم است. در این فصل داستان مسخره دادگاهها و وکیل مدافع در رژیم آخوندی مورد بررسی قرار گرفته است. رسوایی دادگاههای چند دقیقه‌یی آخوندها بسا بیشتر از آن است که نیازی به شرح وتفصیل داشته باشد. در این فصل از کتاب نمونه‌هایی آورده شده که نشان می‌دهد تشکیل دادگاه با ماهیت رژیم تضاد بنیادی دارد. زیرا که آخوندها قبل از هرچیز منکر هویت سیاسی و ایدئولوژیک اسیران هستند.

فصل چهارم کتاب مربوط به اعدامها است. در این فصل ما با این واقعیت روبه‌رو می‌شویم که تنها تفاوت اعدامها در زندانهای آخوندی با زندانهای سایر حاکمیت‌های ضد مردمی در گستردگی آن نیست. حکم اعدام زندانیان، تعیین هویت‌شده و ناشده، فقط توسط همان دادگاههای یکی دو دقیقه‌ای هم اجرا نمی‌شود. در این جا می‌توان زندانی را به صورت مخفی و علنی، صدصد و هزارهزار تیرباران کرد. می‌شود در زندان هم آتش‌سوزی راه انداخت و بقیه را زنده‌زنده در آتش کباب کرد. یا حتی می‌شود آن را به دست «عبدالله شمیری»، پاسدار زندان قزلحصار، سپرد تا او هرطور که خودش صلاح دانست تیرباران کند. آخر الامر هم که همه این قساوت‌های بی‌مرز فایده نکرده و زندانی هم چنان استوار و سرفراز باقی ماند، می‌شود بعد از ۷ سال فقط به خاطر این که حاضر نیست خود را «منافق» بخواند با یک فتوا ۳۰ هزارش را قتل‌عام کرد. بعد هم مثل خامنه‌ای گفت می‌کشیم و شوخی هم نداریم. آری همه این کارها را می‌توان کرد ولی با پژواک سرود زندانیانی که در پای چوبه‌دار هم «مرگ ظالمان» را نوید داده‌اند چه می‌توان کرد؟

فصل پنجم مربوط به زندانهای مختلف در شهرستانها است. در این فصل با تاریخچه و وضعیت زندانهای اصلی رژیم آخوندی در شهرهای مختلف آشنا می‌شویم.

فصل ششم «مقاومت، رمز ماندگاری» نام دارد که مربوط به مقاومت در دوران اسارت است. در این فصل به روابط و مناسبات درون زندان در دوران اسارت پرداخته شده. این فصل به خوبی اثبات می‌کند که مقاومت و تنها مقاومت است که رمز ماندگاری مجاهدین اسیر بوده است.

فصل هفتم کتاب، فصل مربوط به مقاومت زنان مجاهد خلق در زندانها می‌باشد. این فصل خود در دو بخش جداگانه تدوین شده است. بخشی که شامل برخی گزارشهای مربوط به حماسه‌های زنان قهرمان مجاهد خلق می‌باشد و بخشی که در آن به اعدام و کشتار زنان باردار مجاهد خلق پرداخته شده است. قهرمانانی که یا در درگیریهای مسلحانه با مزدوران رژیم به شهادت رسیده‌اند و یا در زیر شکنجه. در این بخش نام ۵۲ زن مجاهد خلق گردآوری شده است.

فصل آخرین کتاب یادها و یادگارها نام دارد. در این فصل منتخبی از اسناد و مدارک و عکسهای یادگاری شهیدان که در موزه انقلاب نوین مردم ایران موجود است گردآوری شده است. یادگارهایی خاطره‌انگیز و انگیزاننده که هر کدامشان به قول مولانا، نقشی از کسانی دارد که «در وادی طلب» «بر بوی دوست، بی‌سر و بی‌پا» دویده‌اند. علاوه بر این فصلها، کتاب دارای یک ضمیمه نیز هست که شامل اعترافات و اظهارات مقامات رژیم درباره وضعیت زندانهای خودساخته‌شان است. این اعترافات در جریان تضادهای درونی خودشان رو شده و همگی این سؤال را به یاد می‌آورند که اگر با خودشان چنین می‌کنند با مجاهدین چه کرده‌اند.

در پایان کتاب نیز فهرست اعلام کتاب شامل اسامی و معرفی کوتاه ۴۴۱ تن از مجاهدین شهیدی است که به‌دلیلی در صفحات مختلف کتاب نامشان آمده است. هم‌چنین نام ۱۰۳ تن از شکنجه‌گران و آمران و عاملان شکنجه و سرکوب و کشتار و اسامی ۴۵ زندان و شکنجه‌گاه در پایان کتاب فهرست شده است.

در این فصل ما با نمونه‌های تولد یک جریان تاریخی رو به‌رشد در زیر شدیدترین کینه‌ورزیهای ارتجاعی مواجه می‌شویم. نمونه‌هایی که من خود بسیار از هرکدامشان آموختم. این گزارشها نشان می‌دادند که خواهران مجاهد ما در زندانها پیشتازان واقعی فدا و صداقت بوده‌اند. ما در زندان با یک انفجار واقعی انرژیهای انسانی و انقلابی نسلی خلاق و پیشتاز روبه‌رو هستیم که نمونه‌هایی از آن در کتاب آورده شده است.

گزارشها نشان می‌دهد که اسیران مجاهد خلق به‌عنوان «جریان» اصلی درون زندانهای آخوندی، یک لحظه از سختیهای مسیری که در پیش‌رو داشته غفلت نورزیده، یک خدشۀ بسیار کوچک در ماهیت کاری که هرزاندانی باید بکند تا سرپا باقی بماند، یک تردید کوتاه نسبت به‌ماهیت پلید دژخیمان، وجود نداشته، چرا که همه آنها تا بن استخوان معتقد بودند یک لحظه تسلیم این خام‌خیالی شدن، که «مقاومت» امری است فردی و جدای از خط مشی و مقاومتی که در بیرون زندان جریان دارد، زندانی را به وادی بسیار خطرناکی می‌کشاند که بازگشت از آن بسیار دشوار است. نهری در گفتگو با مالرو درباره زندان گفته است: «آیا می‌دانید کلمۀ "زندان" چه به‌یاد من می‌آورد؟ یک ساختمان با پنجره‌های شبیه به هم و مبارزه که در بیرون ادامه دارد و پهلوی حصار زندان، یک شاخۀ گیاه که از خاک سر برآورده و گویی تعجب کرده است» و بعد از او سؤال کرده است: «شما چطور؟». من نمی‌دانم مالرو به او چه جواب داده است. اما در گزارشهای زندانیان مجاهد چیزهایی خوانده‌ام که می‌دانم آنها نه «به یک شاخۀ گیاه سر برآورده از خاک» که به جنگلی از امید و یقین، ایمان داشته‌اند. آنها به‌قول سعدی در شب عاشقان بی‌دل، که البته دراز است، محبان صادقی بودند که مهمترین ویژگیشان «پاکبازی» مستمر و بلاوقفه و بدون چشمداشت است.

آندره مالرو ماهیت و هدف اصلی شکنجه را در رژیمهای فاشیستی «سازماندهی برای تحقیر» نام‌گذاری کرد و به درستی متذکر شد: «شکنجه قرن‌هاست که وجود دارد و حتی کسانی که در زیر شکنجه آواز خوانده‌اند، آن چه تا کنون وجود نداشته است این سازماندهی برای تحقیر است». و درباره اردوگاههای مرگ هیتلری نوشت: «پیش از این هدف از شکنجه عبارت بود از گرفتن اعتراف یا مجازات کردن الحاد مذهبی و یا سیاسی. اکنون هدف نهایی این بود که زندانی در چشم خود از انسانیت ساقط شود. از این رو سوپ را روی زمین می‌ریختند تا بعضی از گرسنه‌ترین زندانیان بیایند و آن را بلیسند». آشنایی با شکنجه در زندانهای رژیم آخوندی این حسن را دارد که کار را برای فهم برداشت مالرو بسیار ساده می‌کند. کسی که فقط شمه‌یی از آن چه را که در زندانها برسر نسل مجاهد خلق آورده‌اند، بشنود به‌شرط داشتن ذره‌یی انصاف، تصدیق خواهد کرد که آن چه آخوندها در زندانها کرده‌اند، بسا فراتر از «سازماندهی برای تحقیر» فاشیستهای هیتلری است. در تحقیقات مربوط به شکنجه ما با موارد و نمونه‌هایی برخوردیم که به‌واقع غیرقابل‌باور می‌نمود. مثلاً شما حتماً شنیده‌اید که دژخیمان، از تجاوز به‌عنوان یک نوع شکنجه درمورد زنان استفاده کرده و می‌کنند. اما ما در جریان تحقیقمان متوجه شدیم که در زندانهای رژیم تجاوز منحصر به‌زنان نبوده و بسیاری از مردان نیز مورد تجاوز قرار گرفته‌اند که به برخی از آنان در کتاب اشاره شده است. به‌راستی آن چه که در زندانهای خمینی برسر کودکان زندانی رفت بسیار وحشیانه‌تر از رفتاری بود که حتی در زندانهای فاشیستها کرده بودند. و آیا در کدام زندان در دنیا، پدری را مجبور کردند که با کارد چشمان فرزندش

را از حدقه درآورد تا اثبات شود که ارتباطی با پسر مجاهدش ندارد؟ به‌راستی در زندانهای کدام جباری پلید، با شیلنگ به رحم زنان آب‌جوش تزریق کرده‌اند؟ قساوت نهفته در شکنجه‌های مجاهدین در شهرستانها البته بسا بیشتر است. مثلاً در روستای گز، با جمعیت حدود ۴هزار نفر، بیش از ۱۵۱ نفر را به‌قتل رسانده‌اند یا ۲۰ نفر را در زیر شکنجه به‌شهادت رسانده‌اند. در کنار همه این شقاوتها، شگفتا از پاکبازی نسلی که بر صف‌بندی خود با خمینی و آخوندها، سوگند وفا خورده است. نسلی که وقتی توسط رئیس دادگاه به‌اصطلاح انقلاب محکوم می‌شود تا با کارد دو چشمش را از حدقه درآورند به‌جای ترسیدن و تسلیم‌شدن می‌گوید: «با کورشدن من، چشم حقیقت کور نمی‌شود و مردم بیناتر خواهند شد».

**شما در صحبت‌هایتان به شقاوتهای آخوندها و شکنجه‌گران در زندانها اشاره کردید، اما خواننده پابه‌پای شناخت این شقاوت با امواج متلاطم عشق در این شهیدان و اسیران روبه‌رو است**

ج- بله، کاملاً درست است. آن‌روی کینه به‌دشمن عشق به‌مردم و آن رهبری پاکبازی نهفته است که جریان مقاومت را سازمان می‌دهد، پیش می‌برد و وفادارتر از همه به‌اصول و مبانی و آرمان شهیدان و اسیران است. به‌نظر من اگر مجاهدین اسیر توانسته‌اند این همه حماسه بی‌مانند خلق کنند به‌دلیل همین عشق است. آنها مانند آنتیگون گفته‌اند که «من خلق نشده‌ام تا شریک نفرت باشم بلکه تا سهیم عشق باشم». آنها سهیم در عشقی بوده‌اند که به تعبیر بزرگان فرهنگمان انسان را رها از درد خودپرستی و در عین حال دردمند درد دیگری می‌کند. حافظ به‌ما سفارش کرده تا اسرار عشق و مستی را با مدعی بی‌خبر و غرق در درد خودپرستی نگوییم و عین‌القضاه گفته است: «دریغا جهان و دریغا جهانیان! کاشکی عاشق بودندی، تا همه زنده و با درد بودندی!» این قهرمانان به‌نظر من مصادیق بارز این عشق سرکش انسانی بوده‌اند. هم از این‌رو قابل‌تقدیر و ستایش‌اند.

این جاست که جلاد به‌معنای واقعی درهم می‌شکند و به‌اعتراف می‌افتد. به‌راستی آیا آخوند خاتمی و دوروبری هایش که همه از بنیانگذاران شکنجه و سرکوب بوده‌اند به‌صورت خود به‌خودی این‌گونه درهم شکسته شده‌اند؟ همان‌طور که اشاره کردم من به‌جد معتقدم اگر امثال سعید حجابیان درهم شکسته شده و این‌طور لگد به‌گور خمینی می‌زنند، یک دلیلش شکست آنها در پهنه زندانها بوده است. در این تردید نباید کرد که مقاومت مجاهدین دربند آنها را به‌این موضع خفت و خواری کشانده است. قبل از هرکس جلاد فهمیده بود که زندانیان بزدل و ترسو نشده‌اند و به‌اصطلاح خودمانی جا نزده‌اند. مقاومت مجاهدین قهرمان اسیری که تسلیم وحشت‌آفرینیهای جلادان نشدند، نشان از یک واقعیت برتر داشت که آنها خوب متوجهش شده بودند. این پیام چیزی جز صحت خطمشی مبارزاتی آنها نبود. این همان واقعیتی است که دشمن به‌شدت سعی در مخفی‌کردنش دارد. در حالی که درخشنده‌ترین واقعیت‌هاست.